



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۵۱	تاریخ	۱۴۰۴/۱۰/۲
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	تنبيهات بحث خبر واحد				
عنوان ۳	تنبيه سوم: بررسی شمول دلیل حجیت خبر نسبت به خبر دارای مانع خارجی				
عنوان ۴	اشکال: مانعیت مزاحم نوعی				
عنوان ۵	پاسخ سوم به مانعیت: تمسک به اخبار باب تعارض (روایات علاجیه)				
عنوان ۶	روایت دوم: مقبوله عمر بن حنظله دلالت روایات بر بقای حجیت در فرض تعارض				
عنوان ۷	تقریب سوم: استناد به ترتیب در مرجحات				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

در این درس، بحث پیرامون شمول دلیل حجیت خبر ثقه نسبت به خبر دارای معارض غیرحجت با تبیین تقریب سوم به پایان رسید. این تقریب که اختصاص به روایت قطب راوندی دارد، مبتنی بر ترتب طولی مرجحات است.

در روایت راوندی، مرجح «موافقت با کتاب» بر مرجح «مخالفت با عامه» مقدم شده است. استدلال بدین گونه سامان یافت که در فرض تعارض، اگر خبری موافق کتاب باشد، مقدم می شود؛ درحالی که خبر معارض آن، مخالف عامه است و فی نفسه اماره محسوب می گردد. دستور امام علیه السلام به اخذ خبر موافق کتاب در برابر خبری که واجد مرجح در رتبه متأخر است، نشانگر آن است که وجود اماره معارض (خبر دوم)، مانع از اصل حجیت خبر ثقه نیست.

در ادامه، اشکالی متنی-کلامی بر روایت راوندی وارد شد که عبارت «فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ» (اگر حکم را در کتاب نیافتید)، با اصل «جامعیت قرآن» «كُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» منافات دارد. در پاسخ بیان شد که میان «عدم الوجدان» (نیافتن) و «عدم الوجود» (نبودن) تفاوت است و روایت ناظر به قصور در دسترسی یا فهم حکم از عمومات کتاب است، نه فقدان حکم در قرآن.

در پایان درس، تنبیه چهارم آغاز گردید. موضوع این تنبیه، بررسی وضعیت راوی ثقه ای است که در نقل روایات غریب (مستغرب) اکتار دارد؛ مانند برخی منقولات حافظ بُرسی. سؤال این است که آیا کثرت نقل مطالب شگفت آور و دور از ذهن، به شمول دلیل حجیت خبر، نسبت به خبر او لطمه می زند، یا خیر؟ تفصیل این بحث به جلسه بعد موکول شد.



مرور مباحث پیشین

تقریب سوم در استدلال به روایات ترجیح خبر معارض بر معارض دیگر، چنان که بیان شد، مختص به روایت قطب راوندی است. وجه اختصاص این است که این تقریب، مبتنی بر ترتب میان مرجحات می باشد. در روایت راوندی، میان مرجحات ترتب برقرار شده است؛ البته دو مرجح اصلی ذکر شده که می توان به لحاظ اشتغال هر یک بر جنبه های ایجابی و سلبی، از آنها به مرجحات تعبیر نمود.

ترتیب بیان شده در روایت بدین شرح است: مرجح اول: موافقت و مخالفت با کتاب؛ بدین بیان که «آنچه موافق کتاب است اخذ کنید و آنچه مخالف کتاب است رها سازید». مرجح دوم: پس از مرحله نخست، اگر هر دو خبر بر کتاب عرضه شدند و هیچ یک نه مخالف کتاب بودند و نه موافق آن (یعنی در کتاب یافت نشدند)، نوبت به مرجح دوم می رسد: «فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى أَخْبَارِ الْعَامَّةِ؛ فَمَا وَفَّقَ أَخْبَارُهُمْ فَذَرُوهُ وَمَا خَالَفَ أَخْبَارُهُمْ فَخَذُوهُ»^۱.

بنابراین، روایت ترتیب قائل شده است؛ بدین معنا که ابتدا باید مرجح «موافقت با کتاب» در خبرین متعارضین اعمال شود و تنها در صورتی که این مرجح وجود نداشت، نوبت به مرجح دوم یعنی «مخالفت با عامه» منتقل می گردد. پس در اینجا نوعی ترتب میان دو مرجح لحاظ شده است.

جهت یادآوری، نص روایت راوندی قرائت می شود:

قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: «إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمُ حَدِيثَانِ مُخْتَلِفَانِ فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا وَفَّقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخَذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَذَرُوهُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَأَعْرِضُوهُمَا عَلَى أَخْبَارِ الْعَامَّةِ؛ فَمَا وَفَّقَ أَخْبَارُهُمْ فَذَرُوهُ وَمَا خَالَفَ أَخْبَارُهُمْ فَخَذُوهُ»^۲؛

هرگاه دو حدیث مختلف بر شما وارد شد، آنها را بر کتاب خدا عرضه کنید؛ پس آنچه موافق کتاب خدا بود را اخذ کنید و آنچه مخالف کتاب خدا بود را رد نمایید و اگر آنها را در کتاب خدا نیافتید، بر اخبار عامه عرضه کنید؛ پس آنچه موافق اخبار آنان بود را رها کنید و آنچه مخالف اخبار آنان بود را اخذ نمایید.

همان طور که ملاحظه می شود، این روایت میان دو مرجح ترتب قائل شده است: در مرحله نخست موافقت با کتاب و در مرحله دوم مخالفت با عامه.

تبیین استدلال بر اساس ترتب

تقریب استدلال در اینجا بدین گونه جاری می شود: اگر دو خبر متعارض داشتیم و آنها را بر کتاب عرضه کردیم و یکی از آن دو موافق کتاب بود، در اینجا نوبت به مرجح ثانی نمی رسد. فرض کنید یکی از دو خبر «موافق کتاب» باشد و خبر دیگر

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، ب ۹، ح ۲۹.

۲. همان.

«مخالف عامه»؛ یعنی خبر اول واجد مرجح رتبه یک و خبر دوم واجد مرجح رتبه دو است. در اینجا چون مرجح اول مقدم است، ما به مرجح اول عمل کرده و آن خبری را که موافق کتاب است اخذ می‌کنیم.

در این فرض، خبری که موافق کتاب است، دارای معارضی است که آن معارض، مخالف عامه است؛ یعنی معارضش دارای مرجح است. بنابراین، آن خبر معارض خود یک اماره ظنیه‌ای است که با خبر اول مخالفت می‌کند و اتفاقاً دارای مرجح نیز می‌باشد. منتها مرجح متأخر و ترتبی.

نکته اینجاست: با اینکه این خبر معارض وجود دارد و با خبر اول (موافق کتاب) تعارض می‌کند، مع ذلک حضرت فرموده‌اند به خبر اول اخذ کنید. خبر اول، خبر ثقه است و مبتلا به معارض شده است؛ آن هم معارضی این‌چنینی که حتی دارای یک مرجح در رتبه بعد است. با این حال دستور به اخذ خبر اول صادر شده است.

این شاهی روشن بر آن است که معارضه یک اماره ظنیه، حجیت خبر واحد ثقه را نمی‌شکند و خبر واحد ثقه علی‌رغم وجود اماره معارض، همچنان بر حجیت خویش باقی می‌ماند.

بنابراین، روایت قطب راوندی با این تقریب، می‌تواند شاهی بر این مدعا باشد که معارضه یک اماره با خبر واحد ثقه، موجب سلب حجیت خبر نخواهد شد.

اشکال مضمونی بر روایت

در اینجا نکته‌ای پیرامون خبر راوندی وجود دارد که - اگرچه در فرمایشات استاد شهید صدر رحمته الله و نوشتار سایر بزرگان مشاهده نکردم - اما موجب می‌شود مضمون این خبر نزد ما محل تأمل و اشکال قرار گیرد.

در سایر روایات باب ترجیح، هنگامی که سخن از مرجح «موافقت با کتاب» به میان می‌آید، شق بعدی، بدین صورت مطرح می‌شود که: «اگر هر دو موافق کتاب بودند چه باید کرد؟» - مانند آنچه در مقبوله عمر بن حنظله آمده است -؛ یعنی فرض انتقال به مرجح بعدی، فرض «تساوی» دو خبر در موافقت با کتاب است. اما در روایت قطب راوندی، تعبیر متفاوتی آمده است: «فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ...» (اگر آن دو را در کتاب خدا نیافتید...).

اشکال اینجاست: آیا امکان دارد خبری داشته باشیم که هیچ مأخذی - اعم از عام یا مطلق - در کتاب خدا نداشته باشد؟ تصور چنین فرضی بسیار دشوار است.

پرسشگر: ...

استاد: می‌فرماید «لَمْ تَجِدُوهُمَا»، آیا بدین معناست که حتی هیچ مطلق یا عامی در کتاب وجود ندارد که با این موضوع سازگار یا ناسازگار باشد؟ حال آنکه فهم مطلقات و عمومات قرآنی و تطبیق آنها نیاز به تحقیقات بسیار پیچیده و دور از ذهن ندارد. اطلاقات و عمومات قرآن کریم چنان گسترده‌اند که موردی باقی نمی‌ماند مگر آنکه مشمول یکی از آنها باشد.

آیاتی نظیر: «كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ»^۱، «أَجِلْ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ»^۲ و آیه شریفه: «الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ

۱. «از غذاهای پاکیزه بخورید»؛ [سوره مؤمنون: ۵۱].

۲. «چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده»؛ [سوره مائده: ۵].

بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ^۱ و امثال این آیات. با وجود چنین اطلاقات و عموماتی که در سراسر قرآن کریم وجود دارد، بسیار مستبعد است که دو روایت داشته باشیم و هر دو مصداق «لَمْ تَجِدُوهُمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ» باشند؛ ولو به نحو اطلاق یا عموم.

این مطلب، با توجه به تأکیدات خود قرآن کریم مبنی بر جامعیت کتاب الله - آیاتی همچون «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ^۲» یا «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ^۳» - ما را در صحت صدور این خبر یا دقت مضمون آن دچار تشکیک می‌کند؛ زیرا لا اقل احکام به صورت کلی و در قالب اطلاق و عموم در کتاب خدا بیان شده‌اند و فرض «عدم وجدان در کتاب» فرضی نادر یا ممتنع است.

پرسشگر: عبدالرحمن بن ابی عبدالله کیست؟

استاد: عبدالرحمن بن ابی عبدالله از ثقات است. ایشان از رجال معتبر و از ثقات است.

پرسشگر: اینکه سائل در موارد متعدد می‌پرسد «این حکم شما از کجای قرآن استخراج شده است؟»، نشان‌گر آن است که یا خودش احاطه نداشته یا به هر حال جویای مدرک قرآنی بوده است.

استاد: اصل پرسیدن اشکالی ندارد؛ اما سخن در این است که آیا ممکن است از امام معصوم علیه السلام شنیده باشیم که بفرماید: «هَذَا الْمَوْضُوعُ لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ»؟ چنین چیزی مسموع نیست.

در اینجا بین پُرانتز به این نکته اشاره می‌شود که یکی از امتیازات تفکر شیعی و نقاط افتراق ما با تفکر اهل سنت و سایر مذاهب، همین مسئله است. ما معتقدیم که «كُلُّ شَيْءٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»؛ هر حکمی در کتاب خدا ریشه و اصلی دارد.

پرسشگر: در زمان اهل بیت نیز اختلاف بوده است؛ ابوحنیفه می‌گفته همه چیز در کتاب خدا نیست؛ اما حضرت می‌فرمودند که همه چیز در کتاب هست.

استاد: بله؛ لذا گاهی به حضرت عرض می‌کردند: «آیا بر اساس رأی خود نظر می‌دهید یا مستند دیگری دارید؟» حضرت می‌فرمودند: «خیر، هر چه ما می‌گوییم تماماً در کتاب خداست و هیچ مطلبی خارج از کتاب الله بیان نمی‌کنیم».

این یک مبنای عام و جاافتاده در تفکر شیعی است و ائمه اطهار علیهم السلام همواره بر این نکته تأکید داشتند که همه چیز در کتاب خدا وجود دارد.

پاسخ به اشکال

در پاسخ به اشکالی بر روایت قطب راوندی وارد شد، می‌توان گفت عبارت روایت قابل توجیه و حمل بر معنای صحیح است. بدین صورت که روایت می‌فرماید: «فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ» (اگر آن دو را در کتاب خدا نیافتید). فرموده

۱. «پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند؛ آنها را به معروف دستور می‌دهد، و از منکر باز میدارد؛ اشیار پاکیزه را برای آنها حلال می‌شمرد، و ناپاکیها را تحریم می‌کند...»؛ [سوره اعراف: ۱۵۷].

۲. «بیانگر همه چیز»؛ [سوره نحل: ۸۹].

۳. «ما هیچ چیز را در این کتاب، فروگذار نکردیم»؛ [سوره انعام: ۳۸].

است: «لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (در کتاب خدا نیست). میان این دو تعبیر تفاوت وجود دارد. اگر می‌فرمود «فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي كِتَابِ اللَّهِ»، بلکه، آن اشکال وارد بود که ما چیزی که در کتاب خدا نباشد، نداریم. اما تعبیر «لَمْ تَجِدْهُمَا» ناظر به عدم وجدان مراجعه‌کننده است، نه عدم وجود حکم در واقع.

یکی از اساتید نقل می‌کردند که بحثی میان ما و یکی از کشیشان مسیحی در گرفت. او به عقیده خود اشکالی بر قرآن وارد کرد و گفت: آیه کریمه‌ای که درباره ذوالقرنین آمده است می‌گوید: «حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ^۱»، خلاف علم است که خورشید در یک چشمه جوشان فرو رود. آن استاد در پاسخ فرمودند: قرآن فرموده است «وَجَدَهَا تَغْرُبُ»؛ یعنی ذوالقرنین این‌گونه یافت و چنین تصور کرد. «یافتن» با «بودن» تفاوت دارد. اگر آیه می‌گفت «فَكَانَتْ تَغْرُبُ» یا «فَغَرَبَتْ...»، این اشکال جا داشت؛ اما آیه خبر از واقعیت نجومی غروب خورشید در چشمه نمی‌دهد، بلکه خبر از «وجدان» و خطای دید ناظر می‌دهد. وقتی شما به غروب خورشید در افق نگاه می‌کنید، گویی یک چشمه جوشان داغی وجود دارد که خورشید در آن فرو می‌رود. خلاصه آنکه میان افعال «وَجَدَ» (یافت) و «كَانَ» (بود) تفاوت وجود دارد.

در روایت قطب راوندی نیز اگر می‌فرمود «فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (اگر در کتاب خدا نبودند)، اشکال مبنایی وارد بود که ما حکمی خارج از کتاب نداریم. اما فرموده است «فَإِنْ لَمْ تَجِدْهُمَا» (اگر نیافتید). این فرض کاملاً ممکن است؛ ممکن است فقیهی بگردد و علی‌رغم وجود حکم، متوجه اطلاق یا عمومی نشود که منطبق بر این روایات باشد. حتی ممکن است تطبیق عموماتی مثل «أَحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ»^۲ بر یک مورد خاص برای او روشن نباشد و نداند که آیا این مورد مصداق طیب است یا خیر. بنابراین، با این تبیین، اشکال وارده بر متن روایت راوندی دفع می‌گردد.

جمع‌بندی: شمول دلیل حجیت نسبت به خبر دارای معارض غیرحجت

حاصل سخن و نتیجه نهایی بحث - به‌ویژه بنا بر بیان اخیر - این شد که ادله حجیت خبر ثقه، شامل خبر واحدی می‌شود که دارای معارض است؛ البته مقصود معارضی است که فی‌نفسه «حجت» نیست - تا تعارض حجت با حجت پیش‌آید و مشمول اخبار باب تعارض گردد، لکن دارای شأنیت اماریت و کاشفیت است. اگرچه این اماره معارض، کاشفیت خبری را که قصد عمل به آن را داریم تضعیف می‌کند و درصدی از کاشفیت آن را می‌شکند، اما بیان شد که این مزاحمت، مانع از شمول ادله حجیت نمی‌شود.

بنابراین، وجود معارض‌هایی نظیر شهرت فتوایی مخالف یا اعراض اصحاب در برابر خبر ثقه، نمی‌تواند مانع شمول ادله حجیت نسبت به آن خبر گردد.

پرسشگر: آیا مخالفت با کتاب نیز از مصادیق اماره غیرحجت است؟

۱. «تا به غروبگاه آفتاب رسید؛ [در آن جا] احساس کرد که خورشید در چشمه تیره و گل‌آلودی فرو می‌رود»؛ [سوره کهف: ۸۶].

استاد: خیر؛ توجه نفرمودید. مخالفت با کتاب، بحث مرجح بود. گاهی دو خبر داریم؛ یکی موافق کتاب و دیگری مخالف کتاب. اما باید دید ماهیت این مخالفت چیست؟ مخالفت خبر با کتاب بر دو قسم است: یک نوع، مخالفت به نحو تباین است. این نوع مخالفت موجب قطع به کذب خبر می شود؛ یعنی مانع ذاتی حجیت خبر است. برای مثال، آیه شریفه می فرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ...»^۱؛ حال اگر روایتی بیاید و بگوید: «میتة حلال است»، این روایت را از اساس رد می کنیم. این مصداق همان روایاتی است که می فرمایند: آن را به دیوار بکوبید «فَاصْرِبُوهُ عَلَى الْجِدَارِ»؛ زیرا مخالفتش با قرآن به نحو تباین است و باید طرح شود. نوع دیگر مخالفت، مخالفت به نحو عموم و خصوص است. در این قسم، یک عموم قرآنی وجود دارد و روایتی وارد شده که مخصص آن عموم است. برای مثال، آیه شریفه «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ»^۲ را در نظر بگیرید که محرمات را حصر کرده است. حال اگر روایتی یافت شد که دال بر حرمت چیز دیگری بود - مثلاً حرمت گوشت حیوانات مسخ شده - که هیچ یک از عناوین مذکور در آیه (لحم خنزیر، میتة و...) بر آن صدق نمی کند، این روایات، مخالف است؛ اما مخالفتش به نحو «عموم و خصوص» است. بسیاری از فقها قائل به حرمت مسوخ هستند و روایات متعددی نیز در این باب داریم. این روایات، عموم حصر موجود در آیه را تخصیص و تقیید می زنند، نه اینکه با آن تباین داشته باشند. این گونه مخالفت (تخصیصی)، مخالفتی نیست که موجب رد و طرد روایت شود؛ بلکه در حقیقت، این روایت مفسر و مبین کتاب است. شأن روایت همین است که عمومات و اطلاقات قرآنی را تبیین کند. همان طور که در خود قرآن کریم نیز عام و خاص وجود دارد؛ اگر آیه ای عام باشد و آیه دیگر خاص، نمی گوییم اینها با هم تضاد یا تباین دارند؛ بلکه می گوییم خاص، آن عام را تخصیص می زند. رابطه خبر و کتاب در این قسم نیز از همین قبیل است.

پرسشگر: اگر خبری خاص، موافق عامه باشد، آن را رها می کنیم؟

استاد: اگر معارض داشته باشد و آن معارض، مخالف عامه باشد، در اینجا اگر بخواهیم به مرجحات عمل کنیم، به خبری که مخالف عامه است اخذ می کنیم، نه به خبری که موافق است. همچنین اگر یکی از دو خبر متعارض موافق کتاب باشد و این روایت، مخالف کتاب، ما به خبر موافق کتاب اخذ می کنیم و به مخالف آن عمل نمی نماییم. البته منظور از معارض این است که یک خبر می آید و حکم عام کتاب را تخصیص می زند؛ اما خبر دیگر می گوید: «نه، این تخصیص اشتباه است» و حکمی صادر می کند که با آن تخصیص مخالف است و در نتیجه با کتاب موافق می شود.

برای نمونه، همان مثالی که پیش تر زده شد را در نظر بگیرید: روایتی وارد شده و می گوید: «خوردن گوشت حیوان مسخ شده حرام است». در مقابل، روایتی دیگر می گوید: «سُئِلَ عَنِ الْمُسُوخِ فَقَالَ لَا بَأْسَ» (از حیوان مسخ شده سؤال شد، فرمود اشکالی ندارد). این دو روایت با یکدیگر تعارض می کنند. در اینجا به کدام یک اخذ می شود؟ آن روایتی که می فرماید

۱. «بر شما حرام شده گوشت مرداد و خون...»؛ [سوره مائده: ۳].

۲. «بگو: در آنچه بر من وحی شده، هیچ غذای حرامی نمی یابم؛ به جز اینکه مردار باشد، یا خونی که [از بدن حیوان] بیرون ریخته، یا گوشت خوک - که اینها همه پلیدند - یا حیوانی که به گناه، هنگام سر بریدن، نام غیر خدا [= نام بتها] بر آن برده شده است»؛ [سوره انعام: ۱۴۵].

«لَا بَأْسَ» (اشکالی ندارد)، موافق کتاب محسوب می شود. و آن روایتی که می فرماید حرام است، مخالف کتاب به شمار می آید. چرا روایتی که دال بر حرمت است، مخالف کتاب است؟ زیرا مخصص است؛ یعنی با آیه شریفه «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا...» که اصل را بر حلیت و عدم حرمت گذاشته است مگر در موارد خاص، تنافی به نحو «تخصیص و عموم» دارد. در این فرض تعارض، روایتی که موافق عموم کتاب است - یعنی روایت دال بر حلیت در مثال -، مقدم داشته می شود. این است معنای تقدیم «مَا وَافَقَ الْكِتَابَ». البته تفصیل این مباحث در باب تعارض خواهد آمد.

بدین ترتیب، بحث در تنبیه سوم به پایان رسید.

موضوع تنبیه سوم این بود که: «آیا وجود اماره معارض برای خبر ثقه - اماره معارضه ای که حجت نیست اما کاشفیت دارد، مانند اعراض اصحاب یا شهرت فتوایی مخالف - مانع از شمول دلیل حجیت خبر ثقه نسبت به این خبر می شود یا خیر؟» نتیجه نهایی که با بیانات گذشته حاصل شد، این است که خیر، چنین معارضه ای مانع شمول دلیل حجیت نمی شود.

تنبیه چهارم: بررسی شمول دلیل حجیت نسبت به خبری که راوی، اکثار در نقل غریب دارد

این تنبیه و سایر تنبیهات، مباحث مهمی هستند که در مقام عمل و استنباط به آنها نیاز داریم. ما این مطالب را تحت عنوان «تنبیهات» آوردیم؛ اما ممکن است در کتب اصحاب نیامده باشد و یا در ضمن فرمایشاتشان آمده باشد؛ اما ضرورت طرح آنها به عنوان تنبیهات مستقل احساس می شد.

موضوع تنبیه چهارم درباره راوی ای است که «ثقه» است، اما روایات غریب فراوانی نقل کرده است؛ یعنی در میان روایات او، غریب زیادی مشاهده می شود. به عنوان مثال، شخصی مانند حافظ بُرسی در کتاب مشارق انوار الیقین، یا برخی دیگر از ثقات که افراد بسیار معتبر و مورد اعتمادی هستند، اما در روایاتی که نقل کرده اند، مطالب غریب و شگفت آور بسیاری یافت می شود.

برای نمونه، روایات مربوط به سخن گفتن امیرالمؤمنین علیه السلام با چاه. البته مقصود انکار اصل این ماجرا نیست؛ ممکن است گفته شود این مسئله کمی غریب است که حضرت به صحرا بروند، چاهی حفر کنند و با آن سخن بگویند. نمی خواهیم بگوییم محال است، خیر.

پرسشگر: یا روایت دیگری که حضرت به یکی از اصحابشان می فرماید چنین کاری کند.

استاد: بله؛ جابر جعفی؛ که از کثرت اخبار و اسرار به تنگ آمده بود، حضرت فرمودند: «برو چاهی بکن و خبرها و اسرار ما را در آنجا بازگو کن».

یا مثلاً روایاتی که در باب جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام با کفار از اجنه وارد شده است. باز هم تأکید می شود که بحث در محال بودن نیست، بلکه بحث در «غرابت» این روایات است. چگونگی جنگ با اجنه و مسائلی از این دست، یا روایاتی که در باب معجزات و فضایل نقل شده و گاهی حاوی غریب بسیاری است.

مسئله اینجاست که گاهی برخی از راویان ثقه، در نقل چنین غریبی «اکثار» می کنند. وجود یک روایت غریب در کتاب های جامعی مانند بحار الأنوار، وافی و امثال اینها که چند هزار حدیث را در خود جای داده اند، امری طبیعی است؛

اگر در میان این چند هزار حدیث، مثلاً بیست حدیث غریب هم یافت شود، ایرادی ندارد و مشکلی ایجاد نمی‌کند. اما مسئله آنجاست که کتابی را از یک مؤلف ثقه باز کنیم و مشاهده نماییم که از ابتدا تا انتهای آن، اگر محاسبه شود، حدود پنجاه درصدش مطالب غریب و عجیب است؛ یعنی روایاتی است که به ذهن مستبعد می‌آید؛ نه اینکه عقلاً محال باشد.

پرسشگر: کتاب‌هایی با عنوان «غریب الحدیث» یا «غریب القرآن» نوشته شده‌اند.

استاد: بله، کلمه «غریب» دو کاربرد دارد و دو نوع غریب داریم: یک نوع، غریب الفاظ الحدیث است. بیشتر کتاب‌هایی که تحت عنوان «غریب القرآن» یا «غریب الحدیث» نگاشته شده‌اند، ناظر به این معنا هستند؛ یعنی به بررسی لغات دشوار، نامأنوس و دیریاب می‌پردازند. نوع دیگر، غریب المعانی است. بحث ما در اینجا پیرامون غریب در الفاظ نیست، بلکه سخن در «غرائب المعانی» است؛ یعنی معانی و مضامینی که بسیار غریب و مستبعد هستند.

اگر یک محدث در میان هزاران حدیث، چند حدیث انگشت‌شمار نقل کرده باشد که «مستغرب» باشند، بحثی نیست؛ به عنوان مثال، «حدیث جماریه» که مرحوم کلینی در کافی نقل می‌کند؛ روایتی که در آن نقل می‌شود که الاغی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر آن سوار می‌شدند، به زبان آمد و گفت: «من از پدرم، از جدم، و او از جدش که با حضرت نوح در کشتی بودند روایت می‌کنم که...». این روایت، مستغرب است. ما امثال این گونه روایات را در احادیثمان یا اصلاً نداریم و یا بسیار کم داریم که حیوانی بیاید و سلسله اجداد خود را ذکر کند و بگوید جدم در کشتی نوح بوده است. اگر قرار بود که حیوانات از اجدادشان که در کشتی نوح بوده‌اند خبر دهند، این امر منحصر به این الاغ نمی‌شد؛ لابد شتری که رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار می‌شدند یا اسبی که در فلان جا سوار می‌شدند نیز باید چنین می‌بودند و لابد آنها هم نقلی این گونه داشته‌اند.

لذا می‌گوییم این روایت «غریب» است؛ نمی‌گوییم «محال» است و ادعای قطع به بطلان آن را نداریم. خیر، قطع به بطلان نداریم و ممکن است وجهی داشته باشد یا قابل حمل بر معنایی باشد، اما به هر حال دارای غرابت است. هرچقدر هم تلاش و تکلف کنیم که آن را از غرابت خارج سازیم، باز هم از غرابت در نمی‌آید. تنها کاری که با توجیهات می‌توان کرد این است که آن را از درجه «یقین به عدم صدور» ساقط کنیم و شاید حتی «ظن به عدم صدور» هم پیدا کنیم.

به هر حال، فعلاً کاری به خصوص این مصداق نداریم و امثال این مصداق در روایات این چنینی وجود دارد.

همان‌طور که عرض شد، کتابی مانند مشارق انوار الیقین اثر حافظ بُرسی، به دلیل اشتغال بر همین غرایب، در بین علمای ما کتاب ضعیفی محسوب می‌شود.

پرسشگر: بسیاری از احادیث مربوط به آخرالزمان، با توجه به پیشرفت‌های جدید علمی از حالت غرابت خارج می‌شوند.

استاد: سخن شما درست است؛ اگر روایات غریب قابل چنین حمل‌هایی باشند و با یافته‌های علمی سازگار گردند، بله، از دایره غرابت خارج می‌شوند. اما تمام موارد بدین گونه نیستند. به عنوان نمونه، در روایات مربوط به دوران ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام وارد شده است که مؤمن در شرق عالم می‌تواند با مؤمن دیگری در غرب عالم سخن بگوید و او را ببیند. این مطلب در ادوار گذشته بسیار غریب می‌نمود، اما امروزه با توجه به ابزارهای ارتباطی تصویری، دیگر غرابتی ندارد. یا در روایات آمده است که هنگامی که آن حضرت اعلام ظهور می‌فرمایند، هر کس در هر جای عالم، صدای ایشان را به زبان مادری خود

می‌شنود. کیفیت این امر در گذشته غریب بود، اما اکنون با وجود فناوری‌های ترجمه و ابزارهای شنیداری پیشرفته، این مسئله نیز از غرابت افتاده و قابل پذیرش شده است.

پرسشگر: یا طلوع خورشید از غرب.

استاد: در مورد برخی دیگر از غرایب، مانند «طلوع خورشید از مغرب»، ممکن است این روایات قابل حمل بر «تکنیه» (کنایه) باشند. استفاده از زبان کنایه در لسان عرب و بلکه در تمامی زبان‌ها بسیار رایج است و ممکن است مقصود، معنای ظاهری نباشد تا غریب شمرده شود.

به هر حال، موضوع اصلی بحث ما در تنبیه چهارم، سؤال اصلی این است: اگر راوی ثقه‌ای در نقل روایات غریب «اکثار» داشته باشد، آیا این «اکثار در نقل غرایب» توسط فرد ثقه، مانع از آن می‌شود که دلیل حجیت خبر شامل روایات او گردد؟ آیا دیگر نمی‌توان به خبر او عمل کرد یا اینکه این امر مانع حجیت نیست؟
این مبحث، موضوع درس آینده خواهد بود.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرين



مؤسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی